

رابطه دولت و جامعه مدنی در ایران از منظر جامعه‌شناسی تاریخی

یارمحمد قاسمی (استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه ایلام)

ym_ghasemi2004@yahoo.com

چکیده

در این مقاله به تحلیل نظری این مسئله پرداخته‌ایم که: چگونه اعمال سیطره بر نهاد مالکیت، وابستگی به نظام ایل‌تباری، اتخاذ یک فلسفه سیاسی خاص و نیز ممانعت از شکل‌گیری نهاد ثابت اشرافیت توسط دولت‌ها در ایران، بر روند شکل‌گیری جامعه مدنی تاثیر گذارده است. در تبیین این مسئله بر مبنای مدل نظری یورگن هابرماس رابطه دولت و نهاد مالکیت بررسی گردیده و در کنار آن از نظریه استبداد شرقی در گذشته تاریخ ایران و نیز نظریه دولت خودکامه بوروکراتیک به ویژه در دوره معاصر استفاده شده است. بر اساس این نگاه و ارجاع به روایت‌های تاریخی به این نتیجه دست یافته‌ایم که نهاد دولت بیش از سایر عوامل و پدیده‌های اجتماعی؛ از طریق درانحصار گرفتن نهاد مالکیت، نگاه قیم‌مآبانه به افراد جامعه، ایل‌تباری اغلب دولت‌ها و نیز متزلزل ساختن اشرافیت‌ها، زمینه‌های بلامنازع سلطه خود را بر جامعه فراهم ساخته و از پیدایی و به رسمیت شناختن نهادهای حایل دولت و جامعه که بستر ساز شکل‌گیری حوزه عمومی هستند ممانعت نموده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه مدنی، اشرافیت، دولت ایل‌تبار، فلسفه سیاسی دولت، مالکیت خصوصی.

مقدمه

در این مقاله قصد داریم رابطه دولت و جامعه مدنی^۱ را در ایران بر اساس مفهوم مالکیت و رابطه آن با مفاهیمی از قبیل نهاد اشرافیت خاستگاه قومی دولت و نیز فلسفه سیاسی دولت‌ها

1- civil society

مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، پاییز و زمستان 1389، صص 130-97

تاریخ دریافت: 1388/12/30 تاریخ تصویب: 1389/12/23

توضیح دهیم. در زمینه جامعه مدنی از سوی روسو، کانت، هگل، لاک، مارکس، گرامشی، و اخیراً هابرماس، مطالبی گفته شده است. اما راجع به آن در ایران صرف نظر از یک سری مطالب پراکنده و عام (افروغ، 1388) و کلیاتی در مورد آن (بشیریه، 1387) و نیز مطالبی ژورنالیستی و گذرا، سایر مباحث مرتبط با موضوعی که مورد نظر است، یا فاقد مبانی نظری بوده و یا اینکه از انسجام کافی برخوردار نبوده اند.

از آنجایی که از یک سو عوامل تاثیر گذار بر جامعه مدنی عدیده و بررسی تمامی آن ها در این مقاله مقدور نمی باشد و از سوی دیگر در میان این موارد عدیده به نظر ما نقش دولت اهمیت بیشتری دارد، بنابراین ما در این مقاله می خواهیم روشن کنیم که دولت چگونه از طریق اعمال سیطره خود بر نهاد اقتصاد و مالکیت، وابستگی به نظام ایل تباری، اتخاذ یک فلسفه سیاسی خاص (نگاه حاکمان به انسان) و نیز ممانعت از شکل گیری نهاد ثابت اشرافیت موقعیت و روند شکل گیری جامعه مدنی را تحت تاثیر قرار داده است؟

برای اینکه به این سؤال پاسخی نظری بدهیم هر یک از عوامل چهارگانه فوق را که بر شمردیم مورد بحث قرار می دهیم و بر مبنای مدل نظری هابرماس و نظریه استبداد شرقی به تبیین این رابطه می پردازیم و با عنایت به این دیدگاه ارتباط عوامل فوق را در یک مدل نظری باز می نمایانیم.

مفهوم جامعه مدنی

هگل شاید نخستین اندیشمندی باشد که راجع به وصف و کار کرد جامعه مدنی اظهار نظر کرده است. به نظر او جامعه مدنی به مثابه نظام بازار است که مبادله کالا و کار در آن صورت می پذیرد. (گرامشی، 1384: 96)

الکسی دوتوکویل جامعه مدنی را مجموعه ای از نهادهای مستقل و انجمن های داوطلبانه می داند که دولت در ایجاد آنها نقشی ندارد ولی این انجمن ها از حمایت رسوم و نهادهای اجتماعی متناسب با دموکراسی برخوردارند. (به نقل از افروغ، 1387: 18-19)

سعدالدین ابراهیم (27:1995) بر دلالت هنجاری جامعه مدنی، تأکید دارد و موصلی (81:1995) بر بعد نهادی جامعه مدنی و استقلال آن‌ها از دولت توجه کرده است. چلبی (1375) جامعه مدنی را منطقه حایل بین چهار خرده نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌داند و به نقش محوری انجمن‌های داوطلبانه در آن اشاره دارد (صص 242، 277، 284 و 288).

در سال‌های اخیر جمعی از جامعه شناسان آمریکایی جامعه مدنی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «جامعه مدنی در برگیرنده شمار زیادی از میدان‌های عمومی بالقوه خود مختار و منفک از حکومت است. فعالیت‌های کنش‌گران که در جامعه مدنی توسط انجمن‌های گوناگون تضمین می‌شود باعث می‌گردد که جامعه از غلتیدن به قالب یک توده بی شکل نجات یابد.» (ویبرک و همکاران، 2007: 394)

کوهن¹ و آراتو² بر این باورند که جامعه مدنی از حکومت، اقتصاد و نظام‌های کارکردی مرزبندی شده، اما با هسته خصوصی زیست جهان³ پیوند خورده است. از نظر آنان جامعه مدنی با خصایصی از قبیل تنوع⁴، عامیت⁵، حوزه زندگی خصوصی⁶ و مشروعیت⁷، مشخص می‌شود (همان: 395) با توجه به اظهارات فوق می‌توان جامعه مدنی را با ویژگی‌های زیر بهتر شناخت:

- استقلال نسبی از دولت دارد.
- با هسته زیست جهان افراد پیوند خورده است.
- در عین تكثر عرصه ظهور همگان است.
- کنش‌گران عرصه آن خود را شهروند می‌دانند نه تابع و مرید

1- Cohen
2- A. Arato
3- Life world
4- Plurality
5- Publicity
6- Privacy
7- Legitimacy

هفتم

- مبتنی بر گفت‌گو و خرد جمعی است.

- در بر دارنده آزادی معتنابه افراد در عرضه و تقاضای کالا و خدمات بدون انحصارهای

دولتی

ملاحظات نظری

راجع به چگونگی شکل‌گیری جامعه مدنی در مغرب زمین به استثنای یورگن¹ هابرماس کمتر صاحب نظری آن گونه که بحثی نظام مند و نظری داشته باشد را، می‌توان شناخت به عنوان مثال کانت و هگل در این مورد مباحث مبسوطی دارند اما این بحث‌ها صرفاً در وصف این پدیده سیاسی-اجتماعی (جامعه مدنی) است نه در مبانی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی و نحوه شکل‌گیری آن.

در نوشتار زیر نشان داده شده که چهارچوب مفهومی هابرماس می‌تواند بحث درباره شکل‌گیری جامعه مدنی را مطرح سازد و این همان چیزی است که قبل از او انجام نشده و درباره ایران هم مطرح نشده است. همایون کاتوزیان و آبراهامیان گرچه در این زمینه نظر رانده‌اند اما شکل‌گیری جامعه مدنی را تبیین نکرده‌اند.

هابرماس در ریشه‌یابی و تحلیل جامعه مدنی در عصر جدید به مفهوم مالکیت خصوصی و نقش آن در پیدایی جامعه مدنی در غرب توجه دارد. او بر خلاف مارکس و مارکسیست‌های بعدی شکل‌گیری حوزه عمومی را از روابط مالکیت مستقل نمی‌داند (پیوزی، 1387: 119). به نظر او به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و محترم شمردن آن توسط دولت‌های نوین غربی این مجال را ایجاد کرد که همان طور که افراد در حیطه مالکیت باید از حقوق فردی برخوردار باشند روابط خصوصی آن‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به عنوان پیامد این امر مورد توجه بیشتری واقع شود.

1- J.Habermas

هابرماس با تکیه بر اصل رسمیت یافتن نهاد مالکیت خصوصی معتقد است که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید صرفاً در قلمرو آزادی اقتصادی مفید نبود بلکه به تدریج فعالیت‌های خصوصی افراد را از حوزه روابط شخصی که در چهارچوب خانواده از مدت‌ها پیش شکل گرفته بود به بازار کشانید. او در این مورد می‌گوید:

«فعالیت اقتصادی که خصوصی شد آنگاه به سوی بازاری کالایی جهت یافت که آن بازار تحت هدایت عمومی توسعه یافته بود و شرایط اقتصادی تحت چنین فعالیتی در خارج از محدوده خانگی برای نخستین بار به صورت یک خواست عمومی در آمد.» (هابرماس، 1989: 19).

منظور هابرماس از این نکته آن است که با قبول اصل مالکیت خصوصی ارکان زندگی نیز خصوصی شد اما این پدیده، مادام که در عرصه خانواده جاری بود، گرچه مبانی جامعه مدنی را فراهم ساخته بود اما هنوز به یک خواست عمومی یا حوزه عمومی¹ تبدیل نشده بود. در واقع این حوزه زمانی شکل گرفت که فعالیت‌های خصوصی از حیطه روابط خانوادگی پا به بیرون گذاشت و درست از همین جا به بعد است که بحث حوزه عمومی برای هابرماس اهمیت پیدا می‌کند. حال مفهوم حوزه عمومی چیست؟

«حوزه عمومی نه نهاد است و نه سازمان. حتی چهارچوبی از هنجارها با قابلیت‌ها و نقش‌های تفکیک شده تنظیمات عضویت و از این قبیل هم نیست بلکه حوزه عمومی می‌تواند به عنوان شبکه‌ای از ارتباط اطلاعات و نقطه نظراتی از قبیل بیان افکار و نگرش‌های سلبی یا ایجابی تعریف شود» (ویبرک و همکاران، 2007: 394).

اما تفسیر هابرماس از حوزه عمومی عملیاتی تر است. او می‌گوید:

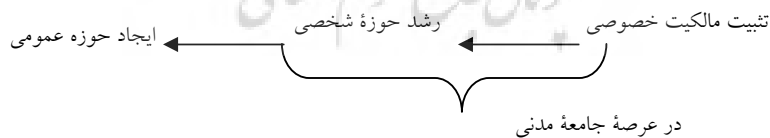
«منظور ما از حوزه عمومی قبل از هر چیز آن قلمرو زندگی اجتماعی است که در آن چیزی نزدیک به افکار عمومی بتواند شکل گیرد. شهروندان هنگامی که به شیوه ای خالی از قید و بند- یعنی تضمن آزادی تجمع و همکاری و آزادی بیان و نشر افکار آن‌ها- در مورد مسایل

هفتم

مورد توجه عموم تبادل نظر نمایند، همچون یک پیکره عمومی رفتار می‌کنند. عبارت افکار عمومی به وظایف نقد و کنترلی اشاره دارد که پیکره عمومی شهروندان به طور غیر رسمی در برابر طبقه حاکم انجام می‌دهد» (1964: 220)

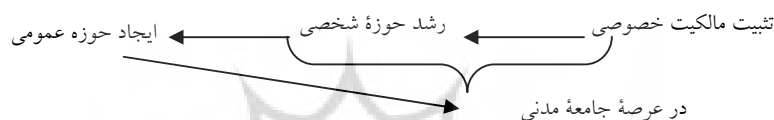
بنابراین حوزه عمومی، عرصه ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علمی گرد هم می‌آیند و بدون شناخت این حوزه شناخت جامعه مدرن امکان‌پذیر نیست. به نظر او پیش نیاز حوزه عمومی نیاز افراد به خصوصی شدن روابط فردی و مدنی است. این امر باید در همه ابعاد زندگی - به ویژه در بعد اقتصادی - ایجاد شود. به نظر او با آزادی تجارت داخلی و خارجی زمینه های رشد بوژروازی و سپس لیبرالیسم مهیا شد. این بسترسازی (خصوصی شدن) که در عرصه جامعه مدنی ایجاد شده است به تدریج زمینه های شکل گیری حوزه عمومی را فراهم آورد. از این نظر حوزه عمومی بوژروازی هابرماس ریشه در حوزه خصوصی دارد که به واسطه بحث و گفت‌گویی شهروندان درباره‌ی مسایل عمومی تشکیل می‌شود. از این رو بین جامعه مدنی و حوزه عمومی یک رابطه‌ی تنگاتنگ وجود دارد. همان‌طور که هابرماس در این مورد می‌گوید: «جامعه مدنی در هم سوئی با اقتدار غیر شخصی‌ای به وجود آمد که براساس آن فعالیت‌ها و وابستگی‌هایی که تا کنون (تا آن وقت) معطوف به چهار چوبه اقتصاد خانگی بود از این محدودیت به حوزه عمومی مجال بروز یافت» (1989: 19).

بدین سان مقصود هابرماس را می‌توان در شکل 1 بهتر نشان داد.



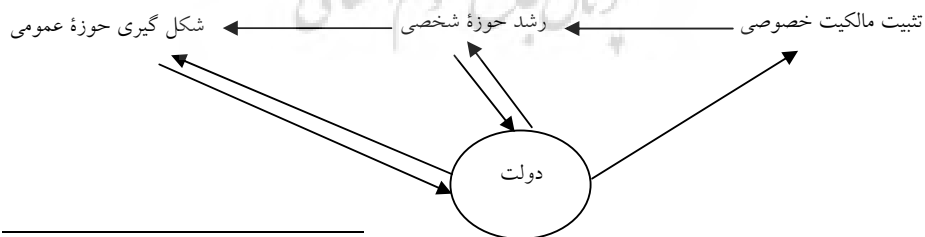
شکل 1- دیدگاه هابرماس درباره ایجاد حوزه عمومی

اما همواره این روند یک سویه نیست، بلکه به نظر هابرماس، جامعه مدنی با ایجاد زمینه‌های حوزه عمومی (رشد حوزه‌های خصوصی) در یک فرایند، عناصری از نظام آن (این بار در یک برگشت) تحت تاثیر حوزه عمومی قرار می‌گیرد. بدین معنی که ساحت‌های¹ دیگر زندگی از قبیل: سبک معماری، اوقات فراغت، تفریح و ... نیز که در حوزه‌های خصوصی افراد قرار دارد، تحت تاثیر قرار می‌گیرند (شکل 2).



شکل 2- تاثیر حوزه عمومی بر حوزه‌های خصوصی در دیدگاه هابرماس

حال که رابطه سه مفهوم فوق بیان شد اکنون به ارتباط حوزه عمومی و جامعه مدنی از یک سو و دولت از سوی دیگر از نظر هابرماس اشاره می‌گردد. به نظر هابرماس در عین اینکه کارکرد عمومی حوزه عمومی ضد دولت است با این حال، دولت چنین مخالفتی را تحمل کرده و این تحمل از سوی دولت نیز امری داوطلبانه است. با به میان آمدن نقش دولت، چنانچه نقش دولت، حوزه عمومی و نیز حوزه خصوصی را روی یک پیوستار نشان دهیم حوزه عمومی حایل بین دولت و حوزه خصوصی است.



شکل 3- رابطه دولت و حوزه عمومی در دیدگاه هابرماس

ارتباط فوق که از نظر هابرماس اجتناب ناپذیر است در بحث ما از این نظر می‌تواند راه گشا باشد که ما را و او می‌دارد تا این فرایند شکل‌گیری‌ها را که به اعتقاد هابرماس در غرب اتفاق افتاد در ساختارهای اقتصادی و سیاسی ایران پی‌جویی کرده، تا در این جستجو دریابیم که چگونه دولت با اثرگذاری خود (البته نه به طور مطلق) مانع بستر سازی جامعه مدنی گردید. در این گیر و دار به اعتقاد ما کلید اصلی را باید در ساختار دولت-ایلی ایران جستجو کرد. میل شدید این نوع رژیم سیاسی به تمامیت‌خواهی باعث گردید که نهاد مالکیت در انحصار دولت قرار گیرد و به طبع آن، نهاد اشرافیت- که با نهاد مالکیت پیوند عمیق داشته نتواند قوام بگیرد تا در نبود این نهاد، دولت حاکم که خود را یکه تاز میدان دیده بر خودکامگی خود افزوده و توده‌ها را از حقوق اجتماعی به نفع خود محروم نماید در کنار این وضعیت، و درست به خاطر همین مسئله (تمامیت‌خواهی، استبداد، جلوگیری از تثبیت نهاد اشرافیت و مالکیت) نوعی فلسفه سیاسی نزد حاکمان و حتی توده‌ها به رسمیت شناخته می‌شود که بر اساس آن حقوق فردی توده‌ها در ید قدرت دولت و حکومت قرار می‌گیرد. و در واقع تعامل و در هم تنیدگی عوامل فوق باعث می‌گردد که جامعه مدنی نتواند در ایران شکل بگیرد.

اکنون به مکانیسم اثرگذاری هر یک از عوامل فوق- که جملگی در ساخت سیاسی جریان داشته‌اند- در ممانعت از شکل‌گیری جامعه مدنی می‌پردازیم و خاطر نشان می‌سازیم که منطق تحلیل ما در این مقاله، تعامل کنش و ساختار¹ است. منطقی که هابرماس به آن اذعان دارد.

اکنون اگر جامعه مدنی را محصول تعامل کنش و ساختار بدانیم، همان‌طور که ابرامز^۱ می‌گوید: (1982: 192)

«یک واقعه یک لحظه شدن است آنجایی که کنش و ساختار با هم تلاقی می‌کند» آنگاه باید بگوییم که در اندیشه سیاسی دولت در ایران رابطه این دو بستگی به نگاهی دارد که به نوع انسان شده است معمولاً چنین نگاهی جایگاه و نقش انسان را از نظر میزان و کیفیت و نوع مداخله‌اش در ساختار (جامعه) معنی کرده است؛ به سخنی دیگر، در هر اندیشه سیاسی رابطه فرمانروا و فرمانبر یا فرد و دولت از قبل تعریف گردیده و چهارچوب مشارکت و نقش افراد در عرصه ساختار مشخص است. اکنون به توضیح این مطلب می‌پردازیم. با رجعت به تاریخ گذشته ایران می‌بینیم که این نگاه به انسان جنبه قیمومیت دارد مثلاً این اصل: «که شاه سایه خداست» تلویحاً به این امر اشاره دارد که در حالی که خداوند بر بشر الوهیت دارد، شاه در روی زمین نیز واجد این حق است و لذا افراد کشور در برابر او خلع اختیار و فاقد قدرت اند. یا مثلاً برخی فقها معتقدند که در حکومت اسلامی ثبوت ولایت مشروط به آرای عمومی نیست.» (خرم آبادی، 90:1360)

در این نگاه (رابطه کنش و ساختار)، انسان موجودی است ناتوان، نادان و درمانده. لذا نیازمند کمک بوده و حتی با وجود بلوغ فکری باید توسط افرادی که این نقایص را ندارند رهبری و هدایت شود. بنابراین بحث قدرت و اقتدار در اینجا خود به خود مطرح می‌شود و از این رو حق اقتدار به افراد خاصی داده می‌شود که یا از جانب سنت مشروعیت یافته یا از سوی منابع مذهبی و شرع تایید گردند. بر این مبنا در ساختار دولت ایران، یا یک سلطان مصالح امور کشور را در دست داشته و با تکیه بر اقتدار خاندانی^۲ بر جامعه حکومت می‌کند، یا یک حاکم از سوی یک نظام مذهبی مشروعیت خود را کسب کرده است.^۳

1- P. Abrams

2- Patrimonialism

3- نظیر سلاطین و حاکمانی که از سوی خلفای عباسی به عنوان زعیم اسلام و امیر المؤمنین منصوب شده اند.

هفتم

در هر گونه رهبری دولت در ایران، ما با یک ساخت سیاسی-اجتماعی مواجه هستیم و نیز کنش گرانی که در این عرصه سیاسی-اجتماعی بر مبنا و مصلحت خود و حکومت وقت واکنش نشان داده اند.

از سوی دیگر اگر به یک سنخ شناسی دست بزنیم می‌توان سه رویکرد فرد گرا، جمع گرا و نامحدود و بالقوه را در نظام‌های سیاسی (ساختارهای دولتی) از یک‌دیگر تفکیک نمود.

از بین سه رویکرد فوق، به اعتقاد ما، منش و نوع اندیشه سیاسی غالب در ایران از نوع جمع گرا و نامحدود است. در دولت جمع گرا چون نگاه به جامعه به مثابه یک اجتماع یا ارگانسیم واحد و یک پارچه است دخالت فرد در این ساخت از اولویت برخوردار نبوده و از این رو کنش وی منجر به تداوم ساختی خواهد شد که جمع گرایی را باز تولید می‌نماید. و طبعاً هر عملی از سوی ساخت سیاسی به نمایندگی از جامعه و افراد تشکیل دهنده آن اخلاقاً مجاز و تعهد آور است. در دولت نامحدود، نیز این حق برای دولت بیشتر است؛ به عنوان نمونه پیامبر(ص) در عهد نامه مدینه¹ نگاهی که به انسان دارد موید مطلب فوق است. نکته قابل توجه در عهد نامه مذکور، تعیین خدا و پیامبر (ص) به عنوان مرجع داوری و رفع اختلافات در خصوص بندهای این عهد نامه است در قسمتی از این عهد نامه آمده است «هر چه اختلاف می‌کنید مرجع آن خداست و محمد (ص) پیامبر اوست»

این نکته موید آن است که در چنین جامعه ای داوری نهایی با خدا و رسول است و این امر برای افراد الزاماتی را ایجاد می‌کند در حالی که در جامعه مدنی غرب داوری نهایی با اکثریت مردم است و در این میان رابطه کنش و ساختار و تلاقی این دو موجب شکل گیری جامعه مدنی از نوع غرب شده است.

1- رجوع شود به: الف: السیره النبویه ابن هشام صص 504 تا 50-جلد 2.

ب: نهج البلاغه نامه حضرت امیر(ع) به مالک اشتر - ترجمه دکتر شهیدی، تهران، انتشارات آموزش و پرورش انقلاب اسلامی، صص 325-341.

اتخاذ این رویه سیاسی در تاریخ ایران از سوی حاکمان باعث می‌گردد که اقتدار غالب در نهاد سیاسی و اجتماعی یا مبتنی بر اقتدار سنتی (سلطانی و پاتریمونیل) و یا متکی بر اقتدار شرعی یا ترکیبی از این دو بوده که در هر یک، ساخت سیاسی، به عنوان عاملی مسلط جلوه گر شده و در این بین با توجه به سلب حقوق فرد، صرفاً به بازتولید استیلای دولت تمامیت خواه در ایران منجر شده است آنچه که پیامد این وضعیت است فقدان پدیده شهروندی و به تبع آن دیررسی زمینه شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران است که در عرصه آن یک حوزه عمومی بتواند شکل بگیرد؛ چه، شهروندی با مسئولیت و حقوق مربوطه جزء لاینفک این مفهوم و پایه جامعه مدنی را تشکیل می‌دهد زیرا «جامعه مدنی دشمن طبیعی خود سالاری، دیکتاتوری و دیگر اشکال حکومت خودسرانه است.» (نورتون، 1995: 29)

2- مالکیت و دولت و تعامل این دو

در این بحث ما می‌خواهیم نشان دهیم که تعامل مالکیت و دولت و تاثیر این تعامل در وضعیت جامعه مدنی در ایران منعکس شده است. برای تحلیل این رابطه معتقدیم که پدیده دولت باید در حوزه وسیع‌تری از ایران نگریسته شود. زیرا بدون توجه به این واقعیت تحلیل ما ناقص خواهد بود.

یکی از رویکرد های مهم در بحث تعامل دولت و مالکیت به ویژه در شرق، رویکرد مارکس است. او در نامه 2 ژوئن 1853 طی نامه ای به انگلس به فرآیند این پدیده می‌پردازد و با اشاره به نوشته «برنیه» می‌نویسد:

«به همین جهت است که برنیه شکل اساسی تمام پدیده های شرق را در این امر می‌یابد که در ترکیه، ایران و هندوستان مالکیت ارضی خصوصی وجود ندارد. این است کلید واقعی. حتی در زیر آسمان شرق. نبود مالکیت ارضی در واقع کلید شیوه تولید در تمام مشرق زمین

1- سیاح معروف فرانسوی که مدتی در دربار سلطان مغول میزیسته است و راجع به اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران مطالب ارزنده ای دارد.

هفتم

است. تاریخ سیاسی و تاریخ دینی آن نیز بر همین نکته مبتنی است. این سوال مطرح می شود که چرا شرقیان نتوانسته اند به مالکیت ارضی (به طور کلی) و به مالکیت فئودالی (به طور ویژه) نایل شوند، به نظرم دلیل اصلی این امر در کیفیت آب و هوا و رابطه آن با شرایط زمین مخصوصاً در گستره فضای پهناور در کویر نهفته است که از صحرا (شمال آفریقا) شروع شده ، از عربستان، ایران، هندوستان و ترکستان گذشته و به فلات مرتفع آسیا ختم می شود. در این مناطق آبیاری مصنوع، نخستین، شرط کشاورزی محسوب می شود که توسط اجتماعات محلی، ایالتی یا دولت مرکزی انجام می پذیرد و در مشرق زمین دولت همیشه دارای سه وزارتخانه بوده است، مالیه (برای غارت داخل کشور) جنگ (برای غارت داخل و خارج) و عامه (برای عمران) (مارکس و انگلس، 1379: 67-68).

به نظر می رسد مارکس این مبحث را تحت عنوان شیوه تولید آسیایی به کار برده است ولی عده ای نیز این را رد کرده اند و معتقدند که این بحث توسط مارکس مطرح نشده است اما لستر براون¹ معتقد است که مارکس این واژه را به کار برده است. به نظر وی بیان کلاسیک مارکس در پیش گفتار نقد اقتصاد سیاسی به شرح زیر است:

«به اختصار می توان شیوه های تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و بوژروای نوین را به مثابه دوره هایی متوالی در شکل بندی اقتصادی جامعه برشمرد» (1980:118).

اگر از صحت و سقم مطلب فوق بگذریم²، نکته ای که اغلب شارحان مارکس روی آن توافق دارند، این است که: این شیوه تولید (آسیایی) با عباراتی از قبیل استبداد دهقانی، شیوه تولید خراجی، برده داری عمومیت یافته و برده داری پدر سالاری آمده است. به گفته محققانی که این اصطلاحات را وضع کرده اند خصیصه اساسی جوامع آسیایی قدرت مرکزی دولت و

1- L. Broun

1- منظور این است که ما در اینکه واژه شیوه تولید آسیایی از گفته های مارکس است یا خیر وارد مناقشه نمی شویم و ارجاع ما به ویتفولگ نیز به منزله قبول کلیه نظرات وی نمی باشد.

دخالت در امور حیاتی جامعه است، به صورتی که دولت برای تأمین جریان حیاتی تولید، منبع اصلی تولید کشاورزی، یعنی آب را در کنترل خود دارد (وثوقی، 1369:161). وجود این امر، خصیصه دیگری را شکل داده و آن غلبه مالکیت خصوصی است. ویتفوگل¹ نیز در این باره می‌گوید:

ایرانیان از زمین‌های تحت کنترل دولت به همان شیوه‌ای که بابلی‌ها و سومری‌ها قبل از آن انجام می‌داده‌اند استفاده می‌کرده‌اند. مالکیت زمین‌های دیوانی ایرانیان به صورت اراضی فئودالی در نمی‌آید و در حقیقت مالکان این زمینها، همانند فئودال‌های نیمه مستقل نبودند؛ بلکه اینان نیز مانند اسلاف پارسی خود، کارمندان دولت محسوب می‌شوند (وثوقی، 1369:162)

گرچه دیدگاه ویتفوگل با انتقاداتی همراه است و این مدعا نباید به معنی فقدان کامل مالکیت خصوصی تلقی گردد، اما از زاویه دیگر باید به پدیده ساطه نسبی دولت بر اراضی و نقش آن در تحکیم قدرت دولت نگاه کرد. پدیده‌ای که بعدها منجر به ثبات در شکل‌گیری مالکیت خصوصی (به طور عام) و مالکیت اراضی به طور خاص به تعبیر مارکس گردیده است.

با عنایت به اظهارات مارکس و ویتفوگل در مورد شیوه تولید آسیایی اکنون به اثر گذاری این عامل بر استقلال نهاد دولت در ایران می‌پردازیم. رابطه مالکیت و دولت در ایران از این نظر اهمیت دارد که دولت‌های ایرانی نتوانستند یا (نخواستند) نهاد مالکیت را در جامعه رسمیت داده و تثبیت نمایند تا از طریق آن بتوان به ایجاد زمینه‌های لازم، جهت شکل‌گیری جامعه مدنی مبادرت کرد. دلیل این امر وجود هژمونی² دولت و حفظ آن به انحاء مختلف است. در راستای این مدعا به چند نظر استناد می‌گردد³:

1 - Witffogel

2 - Hegemony

3- استناد ما به این سندها به منزله استناد به دو روایت (Narration) است و نه دو قرائت (Version) آن هم در راستای تایید قدرت دولت در برابر جامعه و نه کل رابطه دولت و مالکیت.

هفتم

«واقعیت این است که در گذشته جامعه ایران، همیشه جامعه ضعیفی بوده است. دولت در ایرن قوی‌تر از جامعه بوده است. در شرق در مقایسه با غرب، دولت‌ها قوی و جامعه ضعیف بوده است و اینکه نیروهای اجتماعی چرا قدرت لازم را کسب نکرده‌اند و به صورت طبقات مستقل در نیامده‌اند، یکی از عوامل آن همین قدرت نامحدود دولت است که در فرهنگ سیاسی ایران باز تولید شده است.» (بشیریه، 1387:8).

نظیر این اظهار نظر مبنی بر تقویت قدرت دولت در برابر اقتدار جامعه و نیروهای اجتماعی، از سوی اشرف (127:1359) این گونه آمده است:

«جامعه ایرانی میان شرایط دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی از یکسو و نظام خودکامه شهپدیری متمرکز - و یا پاشیدگی آن، که همراه با سلطه نظام ملوک الطویفی و خانخانی یا نظام شهپدیری پراکنده بود و در آن ملوک الطوایف یا شهپدران محلی خودکامه حکومت داشتند - از سوی دیگر نوسان می‌کرد.»

وی اذعان می‌دارد که جامعه ایران در گذشته، عرصه تاخت و تاز این دو نوع سلطه (مرکزی و محلی) بوده که در مقابل آن جامعه و نیروهای اجتماعی به تمامی، مقهور و مغلوب گردیده است. و از این رو موانعی در راه پیدایش طبقه مستقل و خود فرمان از جامعه (مالکان و اشراف) پدید آمد (اشرف، 1359). همایون کاتوزیان (13:1383) نیز بر این باور است که نظام حکومت خودکامه ایران، برانحصار حقوق مالکیت در دست دولت و قدرت دیوانی و نظامی متراکم حاصل از آن پایه می‌گرفت. یعنی یا نشانی از حقوق مالکیت فردی وجود نداشت یا برای عنوان مالکیت افراد هیچ گونه امنیت قراردادی لحاظ نشده است.

آبراهامیان (1384) نیز در این مورد می‌گوید: افرادی که مورد بی‌مهری سلطان واقع می‌شوند یا معدوم می‌گشتند، اموالشان به سلطان می‌رسید و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار او بوده است اما وی می‌توانست این حق را به کارگزاران یا نوآب خود واگذار کند (ص 13).

در اسناد فوق یک نقطه اشتراک وجود دارد و آن ضعف جامعه و نیروهای اجتماعی از یک سو و قدرت مطلقه و نامحدود حاکمان (خواه حاکمان مرکزی یا محلی) از سوی دیگر است. در چنین وضعیتی، نهاد مالکیت - که در آن فرد نیاز به کسب حق حاکمیت نسبت به مال خود دارد - تثبیت نگردید و به تبع آن پدیده خصوصی سازی که به اعتقادها برماس سنگ بنای جامعه مدنی است (همانطور که در بخش اول مقاله آمده) نیز شکل نگرفت.

اکنون ضمن اینکه باید یک برگشت به آنچه گفته ایم، داشته باشیم و به بررسی مجدد آن‌ها بپردازیم، لازم است در تایید این گفته‌ها (تایید رابطه دولت و مالکیت) به یک سری روایت‌های^۱ تاریخی استناد نماییم.

اگر جامعه مدنی را از دیدگاه جامعه شناسی تاریخی نگاه کنیم بنا بر ادعای آبرامز^۲ (که قبلاً بدان اشاره شد) جامعه مدنی محل تلاقی ساخت و کنش است و از آنجایی که ساخت اجتماعی (سیاسی) با کسب نوعی سلطه اجتماعی و اعمال آن بر عاملیت‌ها (این بار از طریق هژمونی سیاسی - اقتصادی) نهاد مالکیت را در اختیار خود گرفته است و نیز با عنایت به رای هابرماس مبنی بر اینکه بدون ایجاد این نهاد و بازار دست‌یابی به جامعه مدنی و حوزه عمومی ناممکن است و همچنین عطف به نظر مارکس که می‌گوید جامعه مدنی از الزامات جامعه بورژوایی است و این نوع جامعه بر مدار و محور مالکیت خصوصی شکل می‌گیرد، دیگر عرصه برای حضور فعال و خلاق عاملیت انسانی در بر پایی یک فضای خصوصی (شخصی، مالی، ارتباطی، حقوقی و سیاسی) به تبع آن مجالی برای شکل‌گیری جامعه مدنی و رشد شهروندی باقی نمی‌ماند.

در مصادیق تاریخی که اکنون مورد استفاده قرار می‌گیرد چنین رابطه‌ای (ساخت و کنش) به وضوح آشکار است. بدین معنی که در یک فضای ساختاری که مالکیت در انحصار حکومت وقت است کنش‌گران با توجه به کلیه جوانب این ساختار، طوری عمل می‌کنند که امکان کسب امتیاز و سود برای آنان فراهم گردد به معنی دیگر، آنان در برابر ساختی قرار

1- Historical Narrations

2- Abrams

هفتم

گرفته اند که تمامیت خواهانه، در صدد در انحصار گرفتن کلیه عرصه های حیات اجتماعی است و واکنش افراد در مقابل این وضعیت، هزینه زیادی را می طلبد. از این رو افراد (کنش گران) به ویژه در چنین جامعه ای چون حاضر به پرداخت و تحمل چنین هزینه ای نبوده اند؛ ساخت، مسلط می شود و پیامد ناخواسته این عدم پرداخت هزینه از یک سو و انتظار دریافت پاداش از سوی دیگر نه تنها به شکل گیری جامعه مدنی نمی انجامد بلکه دولت گرایی و تمرکز آن در انحصار گروهی خاص، پیامد آن است.

اکنون به پیامدهای این استقلال و نیز انحصار قدرت و تسخیر تمامی عرصه های قدرت اجتماعی توسط دولت پرداخته می شود. که این ها نیز به نوبه خود بر فرایند وضعیت جامعه مدنی در ایران تأثیر نهاده اند.

نا امنی^۱

امنیت یکی از عوامل رونق اقتصادی است و با تحقق این عامل است که اقتصاد ها به سوی شکوفایی حرکت کرده اند نظیر آنچه که در غرب اتفاق افتاد. حال آنکه در ایران چون این عامل تحقق نیافت، لذا سرمایه اندوزی که اساس صنعت بعدی است، نیز شکل نگرفت. به نظر رضا قلی (1377):

«عنصر ناامنی، مهلک فعالیت اقتصادی است زیرا در امنیت، جزئی از آینده نگری و امید به آینده نهفته است» (ص 92).
 به گفته جوینی (1367): «وقتی بوعلی الیاس حاکم سلطان محمود به کرمان رسید شمشیر درکشید و زیادت از ده هزار از ایشان بکشند و چندین هزار دینار از ایشان بستاندند و چندان خواسته و سلاح و چهار پای ایشان را به دست آمد که حد نبود» (ص 82).
 همچنین در سیاست نامه می خوانیم که:

1- مقصود ما از ناامنی، اقتصادی است که عامل اصلی آن دولت بوده است.

«زمانی که لشکر مسعود به المستر شد، خلیفه وقت عباسی غالب شد؛ فرمود تا لشکر او هیچ آفریده ای را المی نرساند و به مال و غارت قناعت نمایند» (طوسی، 1358: 218)

مصادره اموال تاجران

شاه قاجار (مظفرالدین شاه) تحت عنوان مصادره اموال حدود 800 هزار تومان از فردی به نام حاج محمد حسین امین دار الضرب را اخذ کرد و به خود اختصاص داد (توکلی، 1375: 65). این در حالی است که مورد فوق صرفاً شامل افراد زنده نمی شد. بلکه مشمول مردگان هم بود، به همین خاطر مصادره اموال در گذشتگان به دستور شاه انجام می گرفت. در این مورد اعتماد السلطنه می گوید:

«شنیدم تاجری دهدشتی به نام عبداللطیف مرده بود، وزیر تجارت شبانه عریضه ای عرض کرده بود که این مرد یک کروور نقد دارد و همان شب حکم صادر شد، امین السلطان بفرستد حاجی محمد حسن برود تحصیل پول کند».

این پدیده (یعنی مصادره اموال) در تاریخ سیاسی ایران امری مرسوم بود و تا عصر جدید نیز استمرار یافته است. به طوری که پس از پیروزی انقلاب 1357 در ایران، به همین مناسبت اموال بسیاری از متمولان به طور منقول و غیر منقول مصادره گردید و در اختیار دولت قرار گرفت.

خودداری شاهان از پرداخت قرضه های تاجران

در این مورد، نیز بیشترین مورد مربوط به عصر قاجاریه است. به گفته بنجامین «یکی از تجار اصفهان از ظل سلطان، طلب زیادی داشت و موفق به وصول آن نشده بود به ناصرالدین شاه شکایت می کند و فرمانی از وی برای وصول طلب خود دریافت می دارد و با امید فراوان آن را به ظل السلطان نشان می دهد. ظل السلطان به خشم می آید و می گوید تو حتماً دل بزرگی داشته ای که این جسارت را کرده ای و بی درنگ فرمان می دهد که دل و روده او را در

هفتم

می آورند و پیش او می آورند تا ببینند که چقدر بزرگ بوده است» (به نقل از توکلی، 1375: 65).

غار کاروانها

غار یکی از شیوه های مرسوم دولت های ایل تبار ایران به ویژه پس از اسلام است در این مورد اشرف (1359) می گوید:

«دولت های مرکزی نه تنها تلاشی برای امنیت راهها نمی کردند، بلکه شاهزادگان قشون دولتی، خود کاروانها و بازار را غارت می کردند. مثلاً شاهزاده اجلال الدوله کاروان حامل پوست را غارت کرد و سربازان اقبال الدوله 800 دکان را در اصفهان غارت کردند» (ص 40).

سرکسبه کردن تجار و کسبه

در ممالک غرب به ویژه در بریتانیا پس از انقلاب صنعتی، یکی از منابع تامین کسر بودجه، ثروتمندان و سرمایه داران بوده اند که دولت های وقت سررسید پرداخت یکایک قروض را رعایت کرده و در سر موعد به آنان مسترد می نمودند در حالی که در ایران وضع به گونه دیگر است در سندی آمده است:

«که حالا علاوه از پول و حساب پولی بی حساب هم به تجار و عمال رعایا از برای مصرف جنگ حواله شده و گرفته شده و می شود، احدی قدرت ندارد یک کلمه حرف بزند» (همان).

در واقع رسمیت بخشیدن به حقوق فردی و رشد پدیده شهروندی در غرب به جامعه مدنی منتهی می شود در حالی که در ایران - حتی در دوره معاصر - این حقوق شهروندی به صراحت تحت الشعاع سلیقه حاکمان وقت است.

آزار و اذیت تاجران وقت

علاوه بر غارت و ناامنی و سرکیسه کردن تجار چنانچه اشخاصی در این زمینه معترض بودند مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار می گرفتند. به عنوان مثال در آغاز مشروطیت به دستور علاءالدوله حاکم تهران، سید هاشم قندی و اسماعیل خان، تجار مهم قند و شکر را چوب فلک کردند و سید هاشم را با دادن تعهد برای کاهش بهای قند و شکر در زندان نگه داشتند. با توجه به مطالب فوق، شاید استناد به روایت های تاریخی جهت توجیه عدم شکل گیری نهاد مالکیت کفایت کند. وقتی نهاد مالکیت و احترام به اموال شخصی این چنین تحت الشعاع سلیقه حاکمان وقت است در سیر تطور خود ساختی را به وجود می آورد که عاملان کنش در برابر این ساخت ترجیح می دهند که مادام که پای جانشان در خطر است به این مهم توجه نمایند و بنابراین بدیهی است که تکلیف سرمایه گذاری که در پناه مالکیت ها انباشته می شود به خوبی روشن است و نیز خوب پیدا است که با توجه به بحث های قبلی، جامعه مدنی در دامن مالکیت خصوصی و بازار مجال شکوفایی و رشد دارد.

دولت و نهاد اشرافیت به عنوان نهادی موازی

یکی از پیش نیازهای گسترش و نهادینه شدن دموکراسی و جامعه مدنی در اروپا شکل گیری نهاد اشرافیت و دیرپایی آن نظام اجتماعی (عموماً) و کارکرد سیاسی آن (خصوصاً) بوده است. اشرافیت به نهادی اطلاق می شود که براساس آن شماری از خاندان های با نام و نشان موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برتری در جامعه در اختیار داشته و به سبب وابستگی قدرت سیاسی به این نهاد، موقعیت برتر آن همواره ثابت مانده و با انتقال قدرت سیاسی، همچنان استمرار یافته و تدریجاً به نسل های بعدی منتقل می گردد. نهاد اشرافیت در مقایسه با نهادهای امروزی دیگر که دستاورد عصر مدرنیته محسوب می شوند، از پیشینه بیشتری برخوردار است و حتی قبل از دوران جدید، این نهاد به موازات قدرت حاکمان در غرب ایفای نقش کرده است. کارکرد اصلی این نهاد در عرصه ساخت سیاسی کنترل دولتمردان بوده

هفتم

و به مثابه حایلی بین دولت و توده‌ها عمل می‌کرده است. حال آنکه در تاریخ ایران این نهاد غالباً به طور ثابت و مستمر شکل نگرفت. جان فوران (1378) در این مورد می‌گوید:

«نمونه‌های زیادی در دست است که نشان می‌دهد افرادی در طبقه پایین و گمنام به مقام‌های پرنفوذ دست یافته‌اند. برعکس چهره‌های پرنفوذ که مورد خشم واقع شده بودند به یک‌باره سقوط کرده‌اند. شاید این پدیده عمده‌ترین شکل تحرک اجتماعی در مورد صفویه بوده است. شاردن جهانگرد فرانسوی در سیاحت نامه‌اش می‌نویسد شاه در انتخاب‌های خود مراعات منشا خانوادگی را نمی‌کند و خود این امر نشان می‌دهد که در ایران هیچگونه اشرافیت موروثی وجود ندارد و ادعا نمی‌کند که تنها در ملاحظات مربوط به مقام شایستگی و ثروت مطرح بوده است» (ص 48).

در مورد این عدم ثبات نهاد اشرافیت اظهار نظرهایی دیگر شده است. رضا قلی (1377) در این خصوص معتقد است:

«یکی از علل بی‌ثباتی اشرافیت عدم احترام به مالکیت بود زیرا مالکیت در این مرز و بوم از متزلزل‌ترین مفاهیم است. ما هرگز شاهد رشد اقتصادی ایران به صورت جدی و مداوم نبوده‌ایم. در کشورهایی که به اقتصاد پیش‌رفته رسیدند مالکیت از مقدس‌ترین و غیر قابل تعرض‌ترین واژه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. چون قدرت اقتصادی یکی از ابزارهای تهدیدکننده قدرت سیاسی است، اشرافیت ایران نه تنها از پایگاه اقتصادی خود بلکه از جان خود نیز نمی‌توانست دفاع کند در نتیجه برای حفظ قدرت خود به پست‌ترین اقدامات دست زد» (ص 52).

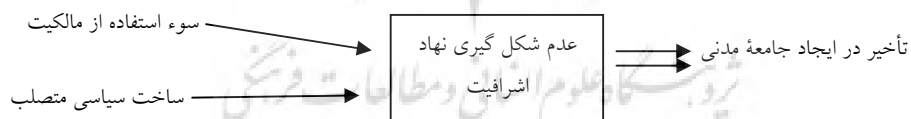
به نظر کاتوزیان (1377)، «تملک دولت بر اراضی کشاورزی در طول تاریخ از یک‌سو و بی‌بهره‌گی طبقات اجتماعی از هرگونه حقی مستقل از دولت، باعث گردید که نشانی از اشرافیت‌های اریستوکرات در ایران دیده نشود» (ص 4).

بی‌توجهی به مقوله مالکیت و بازیچه قرار دادن آن توسط حاکمان وقت تنها عامل تزلزل نهاد اشرافیت جامعه ایران نبوده، بلکه خصیصه جمع‌گرایی ساخت سیاسی (به عنوان یک

عامل که کنش عاملان را تحت تاثیر خود قرار داده است) نیز در این مورد موثر بوده است از جمله اینکه:

«در کل خاورمیانه، از جمله ایران را، کشوری می‌شناسند که برخوردار از ساختی که عملاً (نه قانوناً) از فلسفه سیاسی- اجتماعی جمع‌گرا تبعیت کرده است به دلیل دخالت‌های نامحدود و بالقوه حکمرانان مطلق العنان و دولت‌های مختلف در شئون زندگی سیاسی اقتصادی و اجتماعی مردم جامعه مدنی به معنای گروه‌ها و نهادهای واسط و داوطلبانه بین مردم و دولت شکل نگرفته است، عمده‌تر این میان تفوق از ان اجتماعات طبیعی است» (افروغ، 1387: 117).

بنابراین وجود یک ساخت سیاسی اقتدارگرا و تمامیت خواه از یک سو و به تبع آن تزلزل نهاد مالکیت و سوء استفاده حاکمان از سوی دیگر دست به دست هم داده مجال رشد نهاد اشرافیت را که بعدها بتواند این ساخت متصلب را مهار نموده و به تبع آن نهاد مالکیت را استقلال بخشد از جامعه ایران می‌گیرند. و همان‌طور که در گفتار پیشین گفتیم شکل‌گیری جامعه مدنی بدون ایجاد این نهادها و ایجاد یک عرصه خصوصی شکل نخواهد گرفت.



شکل 4- تأخیر در فرآیند ایجاد جامعه مدنی

نظام دولت- ایلی و جامعه مدنی

براساس شواهد تاریخی و نیز یافته‌های مربوط به تاریخ اجتماعی ایران نظام ایلی تباری و قبیله‌ای سنگ بنای نظام سیاسی و اجتماعی در ایران است (احمدی، 1378). این پدیده در

هفتم

فراخنای تاریخ ایران موجب انتقال قدرت‌های سیاسی گردیده و تا اوایل عصر جدید (مشروطیت) استمرار یافته است. به عنوان مثال «دیاکو» «کورش» و «ارشک» که در ایران باستان مؤسسين اولین تمدن‌های ایرانی بوده اند جملگی به ترتیب روسای ایلات و قبایل ماد و پارس و پارت بوده اند. پس از اسلام نظام‌های سیاسی اجتماعی ایران نیز غالباً متأثر از این ساخت سیاسی بوده است. یعنی اولین حکومت‌های محلی در ایران توسط سران ایلات تشکیل می‌گردد. حکومت ترکان (غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان) متکی بر پشتوانه‌های ایلی است. حاکمان مغول و تاتار هر یک ایلخان اقوام دامپرور آسیای مرکزی بوده اند. در پایان قرون وسطی ایلات ترک و آذری حکومتی شیعی به نام صفویه را بنیان نهادند و پس از آن اقوام افشاریه، زندیه و سپس قاجاریه در قالب سازمان‌ها و کنفداسیون‌های ایلی قدرت را قبضه کرده‌اند.

البته ذکر این نکته لازم است که نباید این نگره^۱ را مطلق کرد. بلکه باید گفت که تاریخ سیاسی اجتماعی ایران مطلقاً بر مناسبات ایلی مبتنی نبوده و گاهی ایلات نیز از نهاد دولت متأثر شده اند در این مورد احمدی (1378) می‌گوید:

«در ایران ایلات یا خود حکومت ساز بودند (غزنویان - سلجوقیان - صفویه - افشاریه - زندیه و قاجاریه) یا آنکه دست ساز حکومت مرکزی بوده اند (نظیر خمسه - قزلباش - شاهسون)» (ص 55).

بنابر این نباید در این زمینه به دام مطلق گرایی بیفتیم. از سوی دیگر هر ایلی در صورتی قدرتمند می‌شد که حکومت مرکزی از او حمایت کند. خوانین و حکام ایلات نیز در تعامل با حکومت مرکزی بوده و در تهیه مالیات و قشون نقش سیاسی ایفا می‌نمودند.

بنابراین اگر این ایده سریع القلم (1376) را که می‌گوید:

تاریخ ایران، تاریخ به قدرت رسیدن ایلات است (ص 8) را قدری مطلق انگاری بدانیم، اما در این واقعیت شکی وجود ندارد که از نظر فراوانی و کمی، تعداد حکومت‌هایی که منشا ایلی

دارند و قدرت را تحت تأثیر قرار داده‌اند؛ به مراتب بیشتر از تعداد حکومت‌های غیر ایلی در ایران است. این پدیده (ریشه ایلیاتی قدرت سیاسی) به حدی در تار و پود نظام اجتماعی ایران عجین گردیده که رسوبات آن در حکومت‌های بعدی حتی بعد از مشروطیت نیز با فرهنگ ایران دیده می‌شود. رضا قلی (1377) در این باره می‌گوید:

«بدون شک عناصر زیادی از فرهنگ قبیله ای در زیر ساختار جدید مصرفی امروز ایران به حیات خود ادامه می‌دهد. جامعه ایران امروز با فشار عناصر خارجی بافت قبیله ای خود را از دست داده است ولی این تغییرات را خود انجام نداده و از طرف دیگر فاصله زیادی با فرهنگ قبیله ای اصیل ندارد. هنوز هم قسمت قابل ملاحظه ای از ایران آمیختگی شدیدی با این فرهنگ دارد» (ص 26).

ویژگی‌های گفتمان ایلی

نظام اجتماعی ایلی یک پارادایم^۱ است که در درون آن گفتمان‌های^۲ مختلفی شکل گرفته‌اند که عبارتند از:

سنت گرایی، خویش سالاری، محافظه کاری، گذشته گرایی، تقدیر گرایی، خودبسندگی اقتصادی، انتظارات محدود، پدرسالاری، پیر سالاری و خاص گرایی.

ویژگی مشترک و برابند این گفتمان‌ها شکل گیری یک ساخت سیاسی است که کنش‌گر در آن تحت الشعاع قرار می‌گیرد یعنی کنش‌گر ناگزیر است که در درون این ساخت تحکم آمیز، مطلق انگار، مستبدانه و خشونت آمیز دست به کنش بزند. اکنون به مواردی اشاره می‌شود که در این ساخت به نحوی از انحاء رابطه کنش‌گران را با ساخت سیاسی معین می‌سازد.

شیوه تولید عشایری که به نحوی متأثر از ارزش‌های فوق بوده، در نهایت به نهاد مالکیت (به عنوان بستر اصلی جامعه مدنی) گره می‌خورد. به عبارت دیگر تکیه بر اریکه قدرت توسط ایلات صرفاً یک رویداد نظامی نیست؛ بلکه یک واقعه فرهنگی اجتماعی و اقتصادی نیز هست

1- Paradigm

2- Discourses

هفتم

و آن چیرگی یک پارادیم فرهنگی مبتنی بر گفتمان‌ها، تمایلات، سلايق و روان‌شناسی اجتماعی ویژه نظام ایلی بر حیات نظام اجتماعی ایران است که براساس گفتمان‌ها، ده‌ها قرن با وجود تغییر شکل صور آن با ماهیتی نسبتاً مشابه استمرار یافته تا به عصر جدید رسیده است. یکی از این گفتمان‌ها شیوه تولید است.

شیوه تولید عشایری هم امکان تجهیز نیروی کار اضافی مردان را برای سوارکاری و سپاه‌گیری فراهم می‌آورده و هم تجهیز نیروی کار اضافی مردان را به سوارکاری و سپاه‌گیری ایجاب کرده است. تسلط سیاسی و نظامی جامعه‌های ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی موجب سکون اقتصادی شد؛ زیرا اجتماعات عشایری پیوسته با اجتماعات روستایی بر سر تملک مزارع و تبدیل آن‌ها به چراگاه کشمکش داشتند علاوه بر این محدودیت‌هایی برای رشد و توسعه درون زای سرمایه داری از بطن بازارها فراهم آورد. از نظر سیاسی نیز حضور قدرت عشایر در جامعه و ادغام آنان در نظام سیاسی، توازنی میان نهادهای قدرت مرکزی (که در ایران سابقه ای کهن داشت) و نیروهای عشایری پدید آورد و در نتیجه موانع راه رشد سیاسی سرمایه داری را در اجتماعات شهری دو چندان کرد.

اشرف (1359) در این مورد می‌گوید:

«حضور عشایر نیرومند و سلطه آنان بر اجتماعات شهری، روستایی و یا ایلی در منطقه نفوذشان مانع اساسی برای تداوم سلطه کامل قدرت مرکزی که از لوازم رشد و توسعه سرمایه داری است پدید آورد و جریان سرمایه را در دوران ما قبل سرمایه داری دشوار ساخت و سبب کندی فعالیت‌های تولیدی در زمینه‌های کشاورزی و صنایع دستی و نیز موجب کندی و دشواری مبادلات بازرگانی گردید» (ص 38).

بنابراین به نظر اشرف ممانعت ایلات از شکل‌گیری یک قدرت مرکزی که ضامن ساز و کارهای یک نظام سرمایه داری از طریق ایجاد امنیت است؛ مانع شکل‌گیری سرمایه داری در ایران است. اما نکته دیگری که اشرف بدان نپرداخته‌اند عدم استقبال اجتماعات ایلی از روی آوری به تولید انبوه است. چه، ساخت معیشتی اجتماعی ایلی که با طبیعت عجین است ایجاب

می‌کند که اجتماعات ایلی به عنوان واحدهای طبیعی و نیز به واسطه عدم رواج ارزش‌های مصرف‌گرایانه به تولید محدود و خود بسنده قانع شود و روی به تولید انبوه نیاورد.

بدین ترتیب فقدان انباشت سرمایه و فعالیت‌های تولیدی و نیز فقدان یک دولت-ملت در ایران روند ورود به فاز بورژوازی و سرمایه‌داری را مختل ساخت و در نتیجه بسترهای لازم برای تحقق شکوفایی حقوق فردی که از پیشنیازهای جامعه مدنی است ایجاد نشد.

یکی دیگر از ویژگی‌های رفتار دولت ایلی بی ضابطگی؛ تحقیر اصحاب اندیشه و قلم و نخبگان علمی به ویژه از سوی شاهان است. این پدیده در عصر قاجاریه نمود بیشتری یافته است. نامور (1372) با اشاره به ویژگی ساختاری دولت قاجاریه در این مورد می‌گوید:

«این دولت ساختار استبدادی دارد و دارای ویژگی‌های عمده‌ای است که از آن جمله تحقیر دانش و سنت و تحقیر اصحاب قلم از سوی شاهان می‌باشد از دیگر ویژگی‌های به کارگیری روش‌های استبدادی، نظارت سیاسی و اجتماعی چون ارباب، اجبار و ترور را می‌توان نام برد» (ص 26).

این ویژگی - که مختص دوره قاجاریه است - در اغلب سلسله‌های ایرانی ترک و عرب وجود داشته است زیرا پایگاه سیاسی این حکومت‌ها ایلیاتی است و برای یک ایلیاتی‌اموری دیگر از قبیل غارت، جنگ و اتحاد قبیله‌ای مهم‌تر از قلم، دانش و علم هستند. با این وجود چگونه می‌توان از شکل‌گیری جامعه مدنی صحبت کرد.

در دولت‌های ایل تبار چون بین بخش‌ها و سطوح قدرت در جامعه تفکیک و تمایز ساختاری وجود ندارد نوعی یکه‌سالاری به وجود می‌آید که منجر به ایجاد جامعه‌ای با یکپارچگی و وحدت صوری می‌گردد. در ایران به دلیل سیطره این گونه دولت‌ها این وضعیت وجود دارد به نظر افروغ (1377):

«به دلیل ساخت سیاسی حکومت - که منظور شیوه و الگوی رفتاری بالفعل است - در روند شکل‌گیری جامعه مدنی اش اختلال ایجاد شده است در طول تاریخ عمده‌ای به دلیل ساخت سیاسی و انعکاس آن بر رفتار نخبگان سیاسی که ادامه آن به نخبگان غیرسیاسی نیز

هفتم

کشیده شده است؛ در فرایند تمایز یافتگی خدشه وارد شده است. طبعاً در یک چنین شرایطی، پیوستگی و انسجام نیز تابع الگوی و فاق سیاسی یعنی تحمیل زوری هنجارهای انتظام بخش بوده است» (ص 117).

یکی از دستاوردهای نظام سیاسی دولت - ایلی در ایران ایجاد هژمونی شیوه تولید روستایی و عشایری به قیمت تخریب شیوه تولید شهری یا عدم استقلال شیوه تولید شهری بوده است. در صورت وقوع این امر بخش شیوه تولید شهری تحت الشعاع شیوه های تولید دیگر قرار گرفته و چون استقلال خود را از دست داده دیگر نمی توان به عنوان یک زیر ساخت و بستر ساز آزادی فردی و فردگرایی از فرد شهری انتظار چندانی داشت. به عبارت دیگر:

«شیوه تولید گری روستایی در ایران به گونه ای بود که باعث شد تقسیم کار میان شهر و روستا گسترش نیابد و در نتیجه تولید شهری از روستا متمایز نشود. این شیوه تولید، اجتماعات شهری و روستایی را در واحدهای بزرگتر منطقه ای که دارای پیوندهای سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی بودند گرد می آورد و مانع از آن می شود که میان شهر و روستا تمایزی به وجود آید. در نتیجه اجتماعات شهر خود فرمان و مستقل نمی شوند. از سوی دیگر بازاریان و تجار در حکومت شهر و در قدرت مرکزی سهمی نداشتند؛ گذشته از این بازاریان و تاجران، انجمن های صنفی نیز نداشته و آنگهی آن دسته از پیشه ورانی که انجمن صنفی داشتند می بایست از لحاظ مختلف زیر نظر دستگاه حکومت باشند و در نتیجه از استقلال کامل بی بهره بودند» (اشرف 1359: 127).

اشرف (1359) همچنین ادامه می دهد:

«در شهرهای اسلامی حضور قدرت سیاسی در شهر و زور فرمانی حکومت در جامعه مانع رشد انجمن های خودفرمان صنفی و غیره... بود. نه تنها حکومت شهر نماینده و برگزیده مردم نبود بلکه شهرها قوانین و مقررات و قانون اساسی و دادگاه های مستقلی که برگزیده شهرنشینان باشد نیز نداشتند» (ص 34).

نظام ایلی در ایران نوعی فرهنگ سیاسی را ترویج کرده که با آنچه در غرب روی داده متفاوت است. این فرهنگ برگرفته شده و متأثر از نوع زاویه دیدی (از نظر انسان‌شناسی) است که ایلیاتی‌ها به جهان، انسان و جامعه دارند. این نگاه ویژه بیش از آنکه جنبه اختیاری داشته باشد تقدیرگرایانه است. «در واقع برای جامعه ایلی تغییر نهادها و جهان ممکن نیست. لذا حاکمیت اصلی در این جهان به دست نیروهای مرموز نامرئی است.» (رضا قلی، 1377: 27).

« بر اساس این انگاره، فرد قبیله‌ای رقابت در جوامع عقلایی را خصومت می‌پندارند و تا حذف فیزیکی رقیب پیش می‌رود و جامعه را یکپارچه دچار اختناق می‌کند. لذا این فرد به دلیل ویژگی عناصر ساختاری (فکری و اجتماعی) از مبارزه در داخل نظام عاجز است و از اقدام برای بهبود آن در می‌ماند در نتیجه چون فشار قدرت فاسد از حد تحمل می‌گذرد به جای در پیش گرفتن رویه مبارزه با رژیم فاسد (که در مغرب زمین رایج بوده) شیوه مبارزه با رژیم¹ را پیش می‌گیرد. (دو ورژن به نقل از رضاقلی 1377: 30). اتخاذ این کنش سیاسی توسط کنش‌گران ایلیاتی به طور خاص و ساخت ایلی (به طور عام) سبب شده است که در ایران تا زمانی که سلطان پرهیمنه و با فر و شاهی و استبداد و ارتش مناسب وجود دارد، حکومت او نیز برقرار می‌ماند. ولی به مجرد اینکه در ارکان این مجموعه خللی وارد می‌شود از داخل و خارج بر نظام سلطنتی می‌شورند و از هر گوشه‌ای به وی می‌تازند تا او را از بن برکنند» (رضا قلی، 1377: 27).

تاریخ گذشته ایران از این ماجراها، اره‌کشی‌ها و قتل‌عام‌ها که با روی کار آمدن یک سلسه (چیرگی دولت - ایلی) و انقراض سلسه دیگر همراه بوده بسیار دارد در چنین وضعیتی دولت جدید نه تنها ادامه دهنده سیاست اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولت پیشین نبوده بلکه

1- چون مبارزه با شخص مستبد صورت می‌گیرد نه با استبداد، در نتیجه با کنار رفتن هر مستبد، مستبد دیگری در ساخت جایگزین شده است.

هفتم

ظاهرا با آن در تباین و تخالف است حال هرچند هم دولت پیشین از برخی جهات دارای سیاستی درست باشد.

پیامد این وضع آن است که هر دولتی، تمدن خود را از صفر شروع کرده و به محض انباشتگی فرهنگی و تمدنی، بیرحمانه و سبعانه توسط دولت دیگر (دولت ایلی دیگر) منقرض می گشته است. درگیر و دار این تولید و باز تولید ساخت ها تنها کاری که از دست افراد (به عنوان عامل ها) بر می آید حفظ جان است که حتی از نگهداشت و حفظ اموال شخصی خود صرف نظر کرده اند؛ تا چه رسد به اینکه مجال مشارکت سیاسی به دست آورده و برای شکل گیری حوزه عمومی و تشکیل نهاد های میانجی و تحقق حقوق فردی و شهروندی به منظور نیل به جامعه مدنی، وارد عرصه سیاسی شوند.

نکته دیگر که به بحث فوق می توان اضافه نمود این است که انتقال قدرت توسط دولت - ایل در ایران امری است که در ابتدا در قالب هجوم ایلی شکل می گیرد اما به محض استقرار حکومت، حالتی گروه سالارانه^۱ به خود گرفته و لذا حاکمیت از دست توده خارج می گشته و وضعیتی قهر آمیز به خود می گرفته است. این نوع تفکر - سلطه قهرآمیز - که از زاویه ای خارج از همکاری مردم، بر مردم اعمال می شود و همه نیز آن را به زور گردن بنهند، با فرهنگ حاکم بر گذشته ایران همساز بوده است.

بنابر این فرهنگ عشیره ای به واسطه تعلق آن به گفتمان خشونت، عامل تاخیر در فرآیند ملت سازی^۲ و دولت و ملت است و پیامد آن نیز تاخیر در ایجاد نهاد های عقلانی حاکمیت دولت - ملت است. به عبارت دیگر «این فرهنگ و سیطره آن بر ساخت سیاسی - فرهنگی جامعه موجبات عدم شکل گیری فرهنگ سیاسی معقول که متکی بر توافق عمومی است گردیده

1- oligarchic

2- Making nation

است (سریع القلم، 12:1376) و نباید فراموش کرد که چنین توافقی و تحقق آن در گرو اتخاذ رویه ای منطقی و عقلانی توسط نهاد سیاسی در رابطه با شهروندان است. حال آنکه نظام دولت - ایلی به واسطه دارا بودن شرایط زیر(خلقیات زیر)از عهده انجام این امر مهم ناتوان بوده است.

ویژگی های یک نظام دولت ایلی

- استقلال فردی وجود ندارد.
- هدف نخبگان حکومتی حذف رقبا در عرصه سیاسی است.
- سمت های کلیدی به افراد بی کفایت داده می شود.
- برای حل و فصل اختلافات و تضاد ها بلافاصله به روش سرکوب متوسل می شود
- با استعداد ها مبارزه می شود.
- رقابت و انتخاب وجود ندارد. به بیانی دیگر روابط در عرصه بازار براساس آزادی نسبی عرضه کننده و تقاضا کننده صورت نمی گیرد.
- افراد به شدت نسبت به دیگران بی اعتماد اند.
- فرد محوری و شخصیت پرستی به شدت رواج دارد.
- حاکمان(عموماً) و توده ها(خصوصاً) قانون گریزند.

ویژگی های یک نظام دولت - ملت مدنی

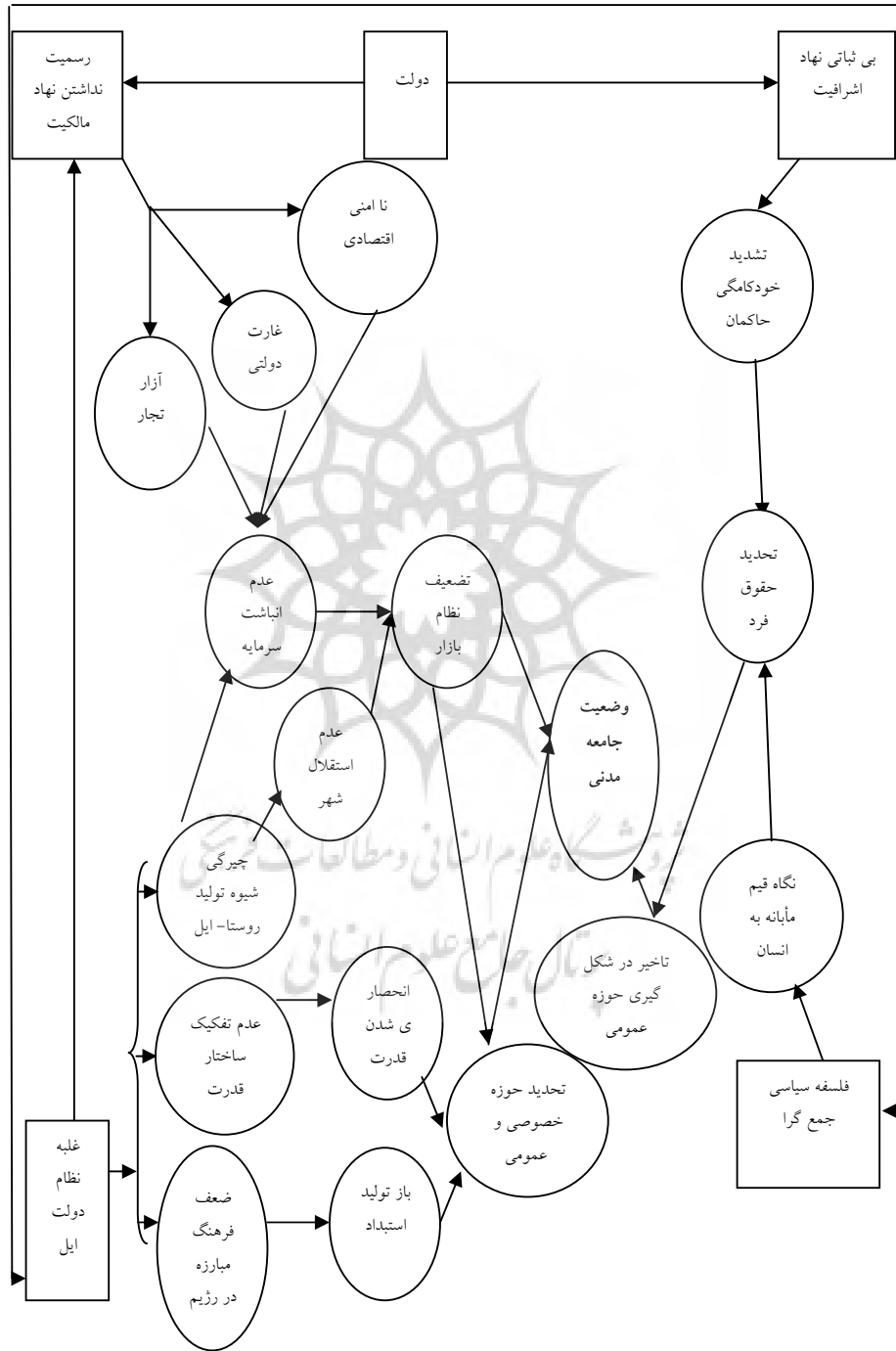
- وجود حوزه خصوصی باعث استقلال فرد می شود.
- هدف نخبگان حکومتی ایجاد رقابت سالم و تحمل کردن مخالفان است.
- شایسته گرایی رواج دارد.
- برای حل و فصل اختلافات به روش مسالمت آمیز و گفت گو مبادرت می شود.
- استعداد ها شکوفا می شوند.

هفتم

- رقابت و انتخاب هدف و حق هر شهروند است.
- اعتماد عام¹ تعمیم یافته وجود دارد.
- منافع جمعی رواج یافته و از جامعه تقدس زدایی می شود.
- حاکمیت قانون به کلیه آحاد جامعه پوشش می دهد.

از مقایسه دو تیپ نظام فوق این نتیجه را می توان گرفت که مجموعه ویژگی های هر تیپ موجب شکل گیری نوعی ساخت سیاسی اجتماعی است که یکی زمینه ساز ایجاد جامعه مدنی (دولت - ملت) و دیگری بستر ساز ایجاد جامعه غیر مدنی (در اینجا دولتی - ایلی) خواهد بود. در شکل 5 ساز و کار و فرآیند روابط متغیرهای مورد بررسی در قالب مدل تحلیلی آورده شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



هفتم

شکل 5- ساز و کار و فرآیند روابط متغیرهای مورد بررسی

نتیجه گیری

آنچه که پیش از این در مقاله حاضر آمد، تلاشی بود در جهت معرفی یک دیدگاه به منظور تبیین موقعیت جامعه مدنی در ایران. راجع به این موضوع تا کنون در ایران یا کمتر بحث شده - شاید این کم کاری ناشی از نوپایی طرح این مفهوم است - یا اینکه به صورت جسسته و گریخته و کلی بدان پرداخته شده و از این لحاظ فقر نظری و مفهومی در چنین مباحثی مشهود است (نظیر آنچه که افروغ، نامور و بشیریه بدان اشاره داشته اند) حال آنکه پرداختن به این بحث نیازمند یک چهار چوب نظری می باشد و به اعتقاد ما در این مقاله سعی شد این خلأ تا حدی پر شود.

در این مقاله سعی کردیم که با ارایه یک چهار چوب مفهومی و نظری که مبتنی بر مفهوم سازی پیرامون نهاد مالکیت است، عدم شکل گیری جامعه مدنی را در ایران تبیین نماییم ولی اعتقاد داریم دولت عامل این وضعیت است یعنی در واقع دولت از طریق سلطه بر این نهاد از یک سو و نیز وابستگی آن به نظام ایل تباری و ممانعت از ایجاد نهاد اشرافیت ثابت و اتخاذ یک رویکرد قیم مابانه در مورد انسان، روند شکل گیری جامعه مدنی را در ایران به تاخیر انداخت

ایجاد جامعه مدنی، نیاز به بستر سازی دارد. این بستر سازی در طول یک یا دو دهه فراهم نمی شود، و نیازمند مدت زمان بیشتری است، به اعتقاد ما باید ابتدا از نهاد سیاسی شروع کرد، زیرا مدیریت نهادهای مدنی، در وهله اول متوجه دولت است، اوست که باید مدارا پیشه کند و این نهادها را تحمل نماید تا بتوانند به ایفای نقش اساسی خود که نقش واسط بین مردم و دولت است، پردازند، استمرار چنین روندی به شکل گیری حوزه رسمی و به رسمیت شناختن آن می انجامد، دولت از سوی دیگر، باید تقویت شود و این ممکن نیست مگر اینکه

مشروعیت داشته باشد، فقدان مشروعیت یا بحرانی شدن آن، نه تنها دولت را قوی نخواهد کرد. بلکه به تضعیف آن می انجامد، در صورت اقتدار، دولت می تواند ساز و کارهای یک جامعه امن و قوی را فراهم می کند و امنیت اقتصادی و حقوقی را پدید آورد.

با احراز امنیت در کلیه سطوح و ابعاد، اعتماد اجتماعی عام و به تبع آن آینده نگری، شکل می گیرد و شالوده های فرهنگی دوشادوش زیر ساخت های دیگر (اقتصادی و سیاسی) رو به بهبودی خواهند نهاد. نیل به چنین وضعیتی، صرفاً ایجاد بستر برای پدیداری جامعه مدنی است و نه تجربه واقعی آن.

از آنجا که چنین مطالعه ای در ایران تا کنون صورت نگرفته است ما معتقدیم که مقاله حاضر با پرداختن بدین موضوع می تواند با معرفی یک چهار چوب نظری-مفهومی، مسیر پژوهش های بعدی را در این خصوص هموار کرده و پژوهشگران را وادار نماید تا میزان تطبیق این چهار چوب نظری را حتی روی جوامع دیگر که با جامعه ایران مشابهت ساختاری و تاریخی دارند، بررسی نماید. از سوی دیگر در راستای تایید ادعاهای نظری ما، ارجاع به روایت های تاریخی به منظور محک زدن این مدعاها با واقعیت ها، نیز می تواند دستاوردهای تجربی به همراه بیاورد. ما معتقدیم «قرائت» موجود از این پدیده (عدم شکل گیری جامعه مدنی در ایران) با «روایت های تاریخی» ارایه شده تطبیق دارد.

هفتم

فهرست منابع

- آبراهامیان، یراوند (1384): ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ یازدهم.
- احمدی، حمید (1378): قومیت و قوم گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت، تهران، نشر نی.
- اشرف، احمد (1359): موانع رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجاریه، تهران، نشر زمینه.
- افروغ، عماد (1378): جامعه مدنی و موقعیت آن در ایران، فصلنامه فرهنگ عمومی شماره 18-19، وزارت ارشاد اسلامی.
- بشیریه، حسین، جامعه مدنی و گفتمان های جامعه شناسی سیاسی، کتاب ماه، شماره 29-30.
- پیوزی، مایکل (1378): یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، نشر هرمس.
- توکلی، نیره (1375): جامعه شناسی صنعتی، انتشارات دانشگاه پیام نور، 1375.
- جوینی، عطا ملک (1367): تاریخ جهان گشا، نشر کتاب.
- چلبی، مسعود (1375): جامعه شناسی نظم، نشر نی، چاپ اول.
- خرم آبادی، سیدحسن (1360): ولایت فقیه و حاکمیت ملت، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.
- رضا قلی، علی (1377): جامعه شناسی خود کامگی، تهران، نشر نی.
- سریع القلم، محمود (1376): مبانی عشیره ای فرهنگ سیاسی ایران، نمایه پژوهش وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طوسی، خواجه نظام المک (1358): سیاست نامه به کوشش جعفر شعار، نشر شرکت سهامی.
- فوران، جان (1378): تاریخ تحولات اجتماعی در ایران، ترجمه احمد تدین، نشر خدمات فرهنگی رسا.
- گرامشی، آنتونیو (1384): دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، نشر اختران، چاپ دوم.
- مارکس، کارل و انگلس، فریدریش (1379): پنج مقاله درباره ایران، ترجمه و گردآوری داور شیخاوندی، نشر آتیه.
- نامور، علی رضا (1372): ظهور و افول نخستین جامعه های مدنی، دانشگاه تهران.
- وثوقی، منصور (1369): جامعه شناسی روستایی، تهران، انتشارات کیهان.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (1383): نه مقاله در مورد جامعه شناسی تاریخی ایران، ترجمه علیرضا طیب، نشر مرکز، چاپ دوم.

هولاب، رابرت (1378): نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

Abrams .ph . (1981): Historical . sociology . west compton house near shepton Mallet so merset england

Brown . L . (1980): Karl marx "was a city Boy science" 12 september

Habermas. (1989): the structural Transformation of public-sphere . The mitpress Cambridge Massachusetts.

C. Calhoun, j. Gerteis. J. Moody, s. PFaFFa. I. virk (2007): contemporary sociological Theory, Blackwell publishing.

Habermas . j . (1964): the public Sphere:an encyclopedia Article.

Moussallia A.s, (1995): Modern Islamic Fundamentalist Discourses on civil society pluralism and Democracy. Newyork

Ibrahim saadeddin (1995): Civil society and prospects for Democratization in the Arab world Newyork.

norton .A .R(1995): Introduction in civil society in the middle east volone edited by .A .R Norton .Newyork .E . L Brill.